

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

ستایش (ملکا، ذکر تو گویم) - تلمیح

ملکا، ذکر تو گویم که تو پاگی و خدایی
 ملکا، ذکر تو گویم که تو پاگی و خدایی
 ملکا، ذکر تو گویم که تو پاگی و خدایی

مفعول مناد / مفعول مناد / مفعول مناد
 مفعول مناد / مفعول مناد / مفعول مناد
 مفعول مناد / مفعول مناد / مفعول مناد

همه درگاه تو گویم همه از فضل تو پیویم
 همه درگاه تو گویم همه از فضل تو پیویم
 همه درگاه تو گویم همه از فضل تو پیویم

همه توحید تو گویم که به توحید سزایی
 همه توحید تو گویم که به توحید سزایی
 همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنایی
 تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنایی
 تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنایی

توان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگی
 توان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگی
 توان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگی

همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی
 همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی
 همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی

همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو ببوشی
 همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو ببوشی
 همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو ببوشی

مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی
 مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی
 مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

همه بیایی سازم دریا / همه بیایی سازم دریا
 همه بیایی سازم دریا / همه بیایی سازم دریا
 همه بیایی سازم دریا / همه بیایی سازم دریا

همه عیبی تو بدانی، همه عیبی تو ببوشی
 همه عیبی تو بدانی، همه عیبی تو ببوشی
 همه عیبی تو بدانی، همه عیبی تو ببوشی

همه بیایی سازم دریا / همه بیایی سازم دریا
 همه بیایی سازم دریا / همه بیایی سازم دریا
 همه بیایی سازم دریا / همه بیایی سازم دریا

همه بیایی سازم دریا / همه بیایی سازم دریا
 همه بیایی سازم دریا / همه بیایی سازم دریا
 همه بیایی سازم دریا / همه بیایی سازم دریا

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

نعمت سعدی - نسر اسفینه به تعلم
 در سیم (شکر نعمت) غریب: دوری
 صراط: عمل
 صفا: نزدیکی

مفرد / صرفه

شکر
 اطاعت
 جمع
 دوری / امتناع / مسم است
 لفظی
 منت خدای را، عزوجل، که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می‌رود، مُمد حیات است و چون بر می‌آید، مفرج ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکر واجب است.
 وصفی
 سیاه از خدا / نعمت افزای شکر / بی شمار بودن نعمت خدا

خدا

مجاز از اعمال و رفتار
 از دست و زبان که بر آید
 مبناس تام
 م الم الم الم
 کز عهده شکرش به در آید؟
 ناتوانی انسان از شکر خدا

«اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ»
 تصمین / کم بودن شکرگزاران

بندۀ همان به که ز تقصیر خویش
 عذر به درگاه خدای آورد
 مفعول
 م الله
 عذر کوتاهی در شکر زاری
 دوری / امتناع / مسم است
 مبناس
 کس نتواند که به جای آورد
 م الم الم
 ورنه، سزاوار خداوندی اش
 ناتوانی انسان از شکر زاری

ناتوانی انسان از شکر زاری

خان: رکن - خانه - مردم
 خون: سزه
 جمع
 باران رحمت بی حسابش همه را رسیده / خون نعمت بی دریغش همه جا کشیده / پرده ناموس
 تَجِيب
 به جمع
 ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد.
 جمع
 زاری / حسد / خداوند
 عیب پریش خدا
 سارا العیوب بودن خدا
 نایب از پریشانی
 عدم آبروریزی

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

لو بهان کومد کسبه
 فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در
 مهد زمین پیورده. درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را
 به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده. عصاره تا کی به قدرت او شهد فایق شده و
 تخم خرمایی به تربیتش نخل بانق گشته.

لیبت
 ارادت
 زمانه درایضا
 امیر
 عصاره
 اطفال
 شاخ

ببار صبا
 دستوربان
 تصنیف استعاره
 اقدام
 قدم ها
 م الم الم الم

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
 همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
 شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبی

و اورب (جمع یابان)
 مجاز از هدی هستی
 علف
 ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
 تمام هستی در خدمت
 انسان

مجاز از هدی هستی
 علف
 ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
 تبریز دریا
 طبع
 صن
 تعلیل
 مفاعله

در خبر است از سرور کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تنمه
 دور زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم،

صاحب جمال / عوس انعام / عوس بو / داران نشان بیابری
 شفیع مطاع نبی کی کربان امران بود
 بلغ العلی بکماله، کشف الدجی بجماله

عوس و خلق
 کربان
 کشف

مفاعله
 مفاعله
 کشف

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟
 چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان

مهاجر
 اسلوب معارلم
 مفسر

تخلیص
 مفسر
 مفسر

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

هر گه که یکی از بندگان گنهکارِ پریشان روزگار، دستِ انابت به امیدِ اجابت به درگاه حق
 جَلَّ وَّعَلَا بردارد، ایزدِ تعالی در او نظر نکند بازش. بخواند؛ باز اعراض فرماید. بار دیگرش به
 نضرع و زاری بخواند. حق، سُبْحَانَهُ و تعالی فرماید: یا مَلَأَکَتی قَدْ اَسْتَحْیَیْتُ مِنْ عِبْدی و
 لیسَ لَهُ غَیْرِی فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ. دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و

زاری بنده همی شرم دارم.
 طلب آمرزش از خدا / شرم خدا از نادانی بنده ای گناهکار
 اجابت دعا و برآوردن حاجت

تضمین

دست انابت
 دست به توبه
 انابت از گناه

گرم بین و لطف خداوندگار
 گنه بنده کرده ست و او شرمسار
 عطف
 مقول کفاد
 ربط
 منته است
 معنوی

عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عِبَدْنَاکَ حَقَّ عِبَادَتِکَ، و واصفان جلیه
 جمالش به تحیر منسوب که: ما عَرَفْنَاکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ.
 منته است
 معنوی

تبیای
 مجازت
 تشبیه
 تشبیه خدا

مستوب: هفت دادن
 منسوب: بسعت دادن، گماشتن

عاشقان کسی وصف او ز من پرسد
 بی دل از بی نشان چه گوید باز؟
 عاشقان
 معشوقانند
 ز
 گشتگان
 آواز
 کفاد
 معنوی
 مرکب ساز

عاشقان
 معشوقانند
 ز
 گشتگان
 آواز
 کفاد
 معنوی

فداکاری معنوی
 رازداران و سوت رتلم نفس برون عاشق

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

کنفران

یکی از صاحبان دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده؛

آن که از این معامله باز آمد، یکی از یاران به طریق انبساط گفت: «از این بوستان که

بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟»
 از روی صحبت استعاره و مجاز
 از عالم بالا
 کشف حقایق عرفانی / طبع معرفت
 برای هدیه
 ارمغان

گفت: «به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پر کنم هدیه اصحاب را. چون
 گفتار که
 استعاره از حقایق
 رسم مضارع التزامی
 حسابی که

برسیدم، بوی گل چنان مست کرد که دامنم از دست برفت!»
 معلول
 با اختیار عائق حکام ملاقات با معوق
 رسم

بوی گل، در احوال مست کرده دامن از دست رفت

عاشق در غیب
 ای مرغِ سحر! عشق ز پروانه بیاموز
 جان آن بوضه رفت
 کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
 ص ۱۲۱
 عائق صمیمی

این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند کان را که خبر شد، خبری باز نیامد

گلستان، سعدی
 نثر از سینه به نغم

مند
 بی خبری مدعیان از معرفت و امه
 نکوت و رازداری عاشق و امه

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. جدول زیر را به کمک متن درس کامل کنید.

معنا	واژه معادل
دارای نشان پیامبری	صمیم
شادی بخش	منفیع
به خدای تعالی بازگشتن	انابت
قطع کردن مقرری	وضیع آوای

۲. سه واژه در متن درس بیابید که هم آوای آنها در زبان فارسی وجود دارد.
 مرتب (نزولیم) غربت (دوری) / جوان (غرف) خان (ریی) (رلم)
 صبا (باد صبا) با (سرزمین با)

۳. از متن درس برای کاربرد هر یک از حروف زیر، سه واژه مهمّ املائی بیابید و بنویسید.

ح (..... - -)

ق (..... - -)

ع (..... - -)

۴. در عبارت زیر، نقش دستوری ضمائر متصل را مشخص کنید.

بوی گل چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.
 مفعول مالم

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

۵. به عبارت‌های زیر توجه کنید:

(الف) همنشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از همنشین بد.

(ب) آرزو گفت: «از نمایشگاه کتاب چه خبر؟»

در عبارت «الف»، فعل جمله دوم، ذکر نشده است اما خواننده یا شنونده از فعل جمله اول می‌تواند به

فعل جمله دوم، یعنی «است» پی ببرد. در این جمله، حذف فعل به «قرینه لفظی» صورت گرفته

است. مثال: *مقاله ریح معنوی* (۱) *ساراها* (۲) *در یک بیت هیچ مغلّب نباشد* (۳) *جمله‌های پر کاربرد* (۴) *متم* (۵)

در عبارت «ب»، جای فعل «داری» در جمله دوم خالی است اما هیچ نشانه‌ای در ظاهر جمله، شنونده

را به وجود «فعل» راهنمایی نمی‌کند، تنها از مفهوم عبارت می‌توان دریافت که فعل «داری» از جمله

دوم حذف شده است؛ در این جمله، به «قرینه معنوی» صورت گرفته است.

هر یک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می‌تواند حذف شود. اگر حذف به دلیل تکرار و برای

پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را «حذف به قرینه لفظی» گویند اما اگر خواننده یا شنونده از مفهوم

سخن به بخش حذف شده پی ببرد، «حذف به قرینه معنوی» است.

■ در متن درس، نمونه‌ای برای کاربرد هر یک از انواع حذف بیابید.

قلمرو ادبی
۱۴۰۰
۱. واژه‌های مشخص شده، نماد چه مفاهیمی هستند؟

ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

عاشق دروغی عاشق صمیم

کنکور ۱۴۰۰	ادبیات دوازدهم	احسان محسنی
------------	----------------	-------------

۲. با توجه به عبارت‌های زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

بح

- بارانِ رحمتِ بی‌حسابش همه را رسیده و خوانِ نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده.
- فرّاش بادِ صبا را گفته تا فرشِ زمردین بگسترد و دایهٔ ابر بهاری را فرموده تا بناتِ نبات در

مهدِ زمین بپرورد.
استاره از گل و لاله

(الف) آرایه‌های مشترک دو عبارت را بنویسید.

(ب) قسمت مشخص شده بیانگر کدام آرایهٔ ادبی است؟

قلمرو فکری

۱. معنی و مفهوم عبارت‌های زیر را به نثر روان بنویسید.

- عاکفان کعبهٔ جلالش به تقصیرِ عبادت معترف که: ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ.

ناوانی انسان از عبارت خدا

- یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده.

حالتِ وقف، اندیشه در عالم بالا

۲. مفهوم کلی مصراع‌های مشخص شده را بنویسید.

روزهای خورن بدون عقلت از خدا

- ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

بیت گرم امت به صلابت پیام (هم)

- چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟

ناوانی عاشق از توصیف معشوق بی نشان

- گر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از بی‌نشان چه گوید باز؟

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

۳. از کدام سطر درس، مفهوم بیت زیر قابل استنباط است؟

هیچ نقاشت نمی‌بیند که نقشی برکشد وان که دید، از حیرتش کلک از بنان افکنده‌ای

ناتوانی خم از شناخت خراوند
 * واضح‌ترین طبعی جمالش به تفسیر مستوب ؛ ما عرفان حق موفقت
 کنج حکمت (کان)

گویند که بطنی در آب روشنایی ستاره می‌دید. پنداشت که ماهی است؛ قصدی می‌کرد تا

بگیرد و هیچ نمی‌یافت. چون بارها بیاموزد و حاصلی ندید، فرو گذاشت دیگر روز هرگاه که

ماهی بدیدی، گمان بردی که همان روشنایی است؛ قصدی نپیوستی و ثمرت این تجربت آن

بود که همه روز گرسنه بماند.

نتیجی قیاس‌نا روا

کلیله و دمنه، ترجمه نصرالله منشی

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

مفعول ماضی (مضارع + مفعول + فعل)

مست گفت: «ای دوست، این پیراهن است افسا نیست»

مست گفت: «جُرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»

مست گفت: «رو، صبح آی، قاضی نیمه شب بیدار نیست»

مست گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست؟»

مست گفت: «مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست»

مست گفت: «کار شرع، کار درهم و دینار نیست»

مست گفت: «پوسیده است، جز نقشی ز بود و تار نیست»

مست گفت: «در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست!»

مست گفت: «ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست!»

مست گفت: «هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست!»

مست گفت: «می باید حد زند هشیار مردم، مست را»

مست گفت: «تا داروغه را گوییم، در مسجد بخواب»

مست گفت: «دیناری بده پنهان خود را وارهان»

مست گفت: «از بهر غرامت، جامهات بیرون کنم»

مست گفت: «آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه»

مست گفت: «می بسیار خوردی، زان چنین بی خود شدی»

مست گفت: «باید حد زند هشیار مردم، مست را»

مست گفت: «تا داروغه را گوییم، در مسجد بخواب»

مست گفت: «دیناری بده پنهان خود را وارهان»

مست گفت: «از بهر غرامت، جامهات بیرون کنم»

مست گفت: «آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه»

مست گفت: «می بسیار خوردی، زان چنین بی خود شدی»

مست گفت: «باید حد زند هشیار مردم، مست را»

دیوان اشعار، پروین اعتصامی

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.
 ما مور نظارت بر اجرای شعر / مجازات شعری

خواجه نظام الملک توسی

ناطلان

گر بدین حال تو را محتسب اندر بازار بیند، بگیرد و حد زند.
 از بهر تو صدبار ملامت بکشم / گر بشکنم این عهد، غرامت بکشم
 مجاز برای بهر دریا وصف آینه‌اش / و بکنار و صفت

هولوی

انواع شعر / غیر اسنادی / صورت
 فحول / صفت / مفعول / افعال

۲. فعل‌های مشخص شده را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

بروم (غیر اسنادی)

گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست؟»

در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکرام نیست

گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم»

اسنادی

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست

ظاهر پرست / اسنادی
 غفلت از گریبان / اسنادی
 بی تجربه / صفت

اسنادی

ریشه‌های ما به آب / شاخه‌های ما به آفتاب می‌رسد / ما دوباره سبز می‌شویم

قلمرو ادبی

۱. سروده زیر را از نظر شیوه گفت‌وگو، با متن درس مقایسه کنید؛ سپس بنویسید این نوع گفت‌وگو

مناظره

در اصطلاح ادبی چه نام دارد؟

بگفت از دار ملک آشنایی

نخستین بار گفتش کز کجایی؟

بگفت انده خزند و جان فروشند

بگفت آن جا به صنعت در چه کوشند؟

بگفت از عشق بازان این عجب نیست

بگفتا جان فروشی در ادب نیست

بگفت از دل شدی عاشق بدین سان؟

بگفت از دل شدی عاشق بدین سان؟

مناظره / اسنادی

که بیع جان بر چه چیز / مناظره

کنکور ۱۴۰۰	ادبیات دوازدهم	احسان محسنی
------------	----------------	-------------

ننه (بهر از در)

عشق (عنايه) ننه / اندیشه / احساس / عشق بیرون

صواب در سوال / جواب به بارش

بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟
 بگفت او آن من شد زو مکن یاد
 چو عاجز گشت خسرو در جوابش
 به یاران گفت کز خاکی و آبی
 بگفت آن گه که باشم خفته در خاک
 بگفت این، کی کند بیچاره فرهاد؟
 نیامد بیش پرسیدن صوابش
 ندیدم کس بدین حاضر جوابی
 نظامی

۲. متن درس از نظر شیوه بیان (جد-طنز) با این سروده حافظ چه وجه اشتراکی دارد؟

انجمن ناسی / با نیت

با محتسبم عیب مگویند که او نیز بیوسسته چوما در طلب عیش مدام

ریکای / عوام فزینی

قلمرو فکری

۱. هر یک از مصراع‌های زیر، به کدام پدیده اجتماعی زمان شاعر اشاره دارد؟

- گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان» (..... رتبه خواری)
- گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست.» (..... صیقل در جامعه)

۲. در هر یک از بیت‌های زیر، بر چه موضوعی تاکید شده است؟

بیت هشتم	سعی نری مصیبت / عقوبت / است
بیت نهم	ناسخدی مطلق لناه

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

۳. دربارهٔ ارتباط موضوعی متن درس با هر یک از بیت‌های زیر توضیح دهید.
برهنه و روی از برکاری و دور روی

دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی / من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم

گفت مست: «ای محتسب، بگذار و رو / از برهنه کی توان بردن گرو؟»

غامت گیری و زور گیری سلطان مملوک
رسوه خواری

بگذار: برهان، برآوردن رو
بزار: اجرا انجام برآوردن

تصویر / غزل
 شعرخوانی (در کتب حقایق)

سپه سلوک
 عرفانی

کسب معرفت
 محاد + مست + مثل

تاراهرو نباشی، کی راهبر شوی؟

ای بی خبر، بکوش که صاحب خبر شوی

هان ای پسر، بکوش که روزی بدر شوی

در مکتب حقایق پیش ادیب عشق

آن که رسی به خویش که بی خواب و خور شوی

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی

بالله کز آفتاب فلک خوب تر شوی

گر نور عشق حق به دل و جان او فتد

کز آفتاب هفت بحر به یک موی تر شوی

یک دم غریق بحر خدا شو گمان میر

- ۵
- ۴
- ۳
- ۲
- ۱
- ۳

استعاره
 کنایه
 تکرار
 تشبیه
 استعاره
 کنایه
 تکرار
 تشبیه

۱۳ غن تسدن در دریای معرفت
 وعده امشب
 دریا بحر برای

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم بیت	کنکور ۱۴۰۰
-------------	---------------------------	------------

صبا و موعظه - صاب منه ترد علفات
 در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی
 زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی
 در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی
 باید که خاک در گه اهل هنر شوی
 تا منع و پیروی از عارفان ← رسیدن به خدا

از پای تا سرت همه نور خدا شود
 ذات ماله ربیباز
 کجا وجه خدا اگر شودت منظر نظر
 اصل استعاره درون/ناپید
 بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود
 ربیباز نهاد ماله منارا
 گر در سرت هوای وصال است، حافظا
 لا وجود دارد اسنادی

- ۲
- ۳
- ۴

درک و دریافت

۱. برای خوانش این شعر، چه نوع آهنگ و لحنی را بر می‌گزینید؟ دلیل خود را بنویسید.
۲. مفهوم مشترک هر یک از گروه بیت‌های زیر را بیان کنید.

الف) بیت‌های سوم و پنجم (..... کمان بافتن از عشق)

ب) بیت‌های ششم و نهم (..... عشق موصی کمال و کمال از علفات رسود)

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

دقیر زمانه

هد نهاد عطف مفعول
هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت

تسبیح
در دفتر زمانه فتد نامش از قلم نهاد م الیه

منه
در پیگاه اهل خرد نیست محترم

نهاد
با آنکه جیب و عام من از مال و می تهی است
نهاد مخایه از مغر و نداشتی
نهاد خانی
نهاد با آنکه جیب و عام من از مال و می تهی است

نهاد
انصاف و عدل داشت موافق بسی ولی
تسبیح
تسبیح / اسفاره

تسبیح
آری نداشت غم که غم بیش و کم نداشت
نهاد
آری نداشت غم که غم بیش و کم نداشت

وصف نهاد مفعول مجاز از نوسنده
هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت
نهاد
هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت

وصف نهاد مفعول مجاز از مردم جامعه
هر کس که فکر جامعه را محترم نداشت
نهاد
هر کس که فکر جامعه را محترم نداشت

نهاد
مرا فراغتی است که جمشید جم نداشت
نهاد
مرا فراغتی است که جمشید جم نداشت

نهاد
چون فرخی، موافق ثابت قدم نداشت
نهاد
چون فرخی، موافق ثابت قدم نداشت

دیوان اشعار، فرخی یزدی

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. معنای واژه «همّت» را در بیت‌های زیر بررسی کنید.

(الف) همّت اگر سلسله‌جنبان شود مور تواند که سلیمان شود

وحشی بافقی

(ب) همّت بدرقه‌راه کن ای طایر قدس

که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

افصحت از آن همّت
مردمان
از ده/مزمز یکبار
اصطلاح عارفانه به توصیف طلب مباد
منقول
صیغی وابسته سینه ۱ نهاد ۲ حافظ

۲. در کدام بیت‌ها، یکی از اجزای جمله حذف شده است؟ نوع حذف را مشخص کنید.

من
 حمت از باد مسرمی طبعم لرزید
 خبر از من به رفتی نه به حرف من است
 ز اشک ویران کنش آن خانه در بیت الحزن است

قلمرو ادبی

۱. کدام یک از ترکیب‌ها و واژه‌های مشخص شده، مفهوم مجازی دارند؟ دلایل خود را بنویسید.

(الف) ناله مرغ اسیر این همه بهر وطن است

(ب) نشاط غربت از دل کی برد حب وطن بیرون

مسلك مرغ گرفتار قفس، هم‌چو من است
 به تخت مصرم (اما) جای در بیت الحزن دارم

مجازی (ضد شعر)
صفتی
مجازی
غریب: دور/عجیب / دوری/قرب: نزدیک
غریب: دور/عجیب / قرب: نزدیک
 (پ) در بیت‌الاحزن درآمد و نالید؛ چنانچه هر پرنده بر بالای سر یعقوب بود، بنالید.

قصص الانبیا

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

۲. با توجه به بیت‌های زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید.

- با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی
ضعیف بودن وعدم شرفی
- هر ملت‌ی که مردم صاحب قلم نداشت
نامردی و فراموشی کن

(الف) درباره تلمیح به کار رفته در بیت اول توضیح دهید. **حمیه ← پادشاه باستانی ایران**

(ب) مصراع‌های مشخص شده را با توجه به آرایه «کنایه» بررسی کنید.

قلمرو فکری

۱. شعر «آزادی»، نمونه‌ای از اشعار وطنی عارف قزوینی است که به سلطه بیگانگان و بیدادگری

محمدعلی شاه اشاره دارد؛ با توجه به این نکته معنی و مفهوم بیت‌های زیر را بنویسید.

- آن کسی را که در این ملک سلیمان کردیم ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است
- خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد ز اشک ویران گنش آن خانه که بیت‌الحزن است

۲. در متن درس، مقصود از موارد زیر چیست؟

(الف) رفیقی که به طرف چمن است **دوست و همراه شاعر (زاره سینه)**

(ب) مردم صاحب‌قلم **انسان‌های صاحب فکر و اندیشه**

۳. به غزل‌هایی که محتوای آنها بیشتر مسائل سیاسی و اجتماعی است، **غزل اجتماعی** می‌گویند؛ در

عصر مشروطه با توجه به دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی، این نوع غزل رواج یافت؛ در سروده‌های

شاعرانی چون محمدتقی بهار، عارف قزوینی و فرخی یزدی می‌توان نمونه‌های آن را یافت.

کتاب چهارپاره سرانجام بود

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

▪ از این دیدگاه، متن درس را تحلیل و بررسی کنید.

۴. فرّخی یزدی، در بیت آخر، خود را با کدام ویژگی معرفی می‌کند؟ **انسان ناب‌عَدَم**

۵. با توجه به ادبیات پایداری، **مضمون** مشترک ابیات زیر را بنویسید.

▪ جامه‌ای کاو نشود غرق به خون بهر وطن بَدَر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است

عارف قزوینی

فداکاری برای آزادی و استقلال کشور

▪ فرّخی ز جان و دل می‌کند در این **محفل** **دل‌نثار** استقلال، جان فدای آزادی

فرّخی یزدی

احداث یک خاکیز دو جداره
کنج حکمت (خاکیز)

بن ماضی + ه → صفت مفردی + شد / گشت / آمد
فعل ماضی

در لحظات اوّل عملیات که خطوط دشمن شکسته شد، پشت سر نیروهای ما ارتفاعات موسوم به

«کله قندی» بود که دشمن با استقرار سلاح‌های زیادی قلّه را در دست داشت. شهید ساجدی با

توجه به اینکه نسبت به همه مسائل آگاهی داشت، روحیه خود را نباخته، احداث یک خاکیز دو

جداره را تنها راه حل می‌دانست. با توجه به امکانات محدود مهندسی و دید و تسلط دشمن، قبول

و اجرای این طرح خیلی سخت بود. به ویژه که لازم بود در فاصله زمانی شب تا سپیده دم اجرا و

احداث می‌شد ولی ایشان به اجرای این طرح ایمان داشت و با قاطعیت می‌گفت: «خاکیز را صبح

تحویل می‌دهیم.»

عملیات احداث خاکیز شروع شد. آن شب برادران جهاد و در رأس آنها شهید ساجدی، آرام و قرار

نداشتند. در اولین دقایق صبح، احداث این خاکیز هشت نه کیلومتری به پایان رسید و خاکیزی

که به کمک دو نیروی مهندسی شروع شده بود، تقریباً در وسط به هم رسیدند و اتمام خاکیز

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

روحیه عجیبی در بین برادران جهادگر و رزمنده ایجاد کرد اما این کار شهید ساجدی را راضی نمی کرد. او پیش بینی می کرد که با توجه به تسلط دشمن بر ارتفاعات روبه رو و ارتفاعات پشت، امکان زیر آتش گرفتن بچه ها وجود دارد، به همین دلیل، مرحله دوم کار را شروع کرد. خاکریزی به طول چند کیلومتر در پشت خاکریز اول که از آن به عنوان خاکریز دو جداره یاد می شود، احداث نمود.

آن روز با تدبیر حساب شده شهید ساجدی، رزمندگان توانستند در برابر نیروهای دشمن مقاومت کنند و به پیروزی رسند.

روایت سنگرزبان ۲، عیسی سلمانی لطف آبادی

درس پنجم (دماوند)

ای دیو سپید پای در بند	ای گنبد گیتی ای دماوند
از سیم به سر یکی کله خود	ز آهن به میان یکی کمر بند
تا چشم بشر نبیندت روی	بنهفته به ابر، چهر دل بند
تا وارهی از دم ستوران	وین مردم نحس دیومانند،
با شیر سپهر بسته پیمان	با اختر سعد کرده پیوند
چون گشت زمین ز جور گردون	سرد و سیه و خموش و آوند،

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

روحیه عجیبی در بین برادران جهادگر و رزمنده ایجاد کرد اما این کار شهید ساجدی را راضی نمی کرد. او پیش بینی می کرد که با توجه به تسلط دشمن بر ارتفاعات روبه رو و ارتفاعات پشت، امکان زیر آتش گرفتن بچه ها وجود دارد، به همین دلیل، مرحله دوم کار را شروع کرد. خاکریزی به طول چند کیلومتر در پشت خاکریز اول که از آن به عنوان خاکریز دو جداره یاد می شود، احداث نمود.

آن روز با تدبیر حساب شده شهید ساجدی، رزمندگان توانستند در برابر نیروهای دشمن مقاومت

کنند و به پیروزی رسند.

روایت سنگسازان ۲، عیسی سلمانی لطف آبادی

تسور: حیوان / تصور: خطاها
 هستور: پرگیه / مسطور: نوشته شده
 کوه دماوند ← ماد ازادی خواهاش (در سن پنجم دماوند)
 خاموشی جامع

کلمه
 بلندی لونه
 کوه
 ز آه
 بلندی لونه
 ز آه
 بلندی لونه

افزایش اسفاره
 دماوند جهان

مجاز از سرف و کلاه
 ای دیو و سپید پای در بند
 نقره اسفاره از سرف مقول
 از سیم به سر یکی کلاه خود
 و لب باز - حسن تحلیل
 تا چشم بشیر نبیند روی

صرف ماضی
 مقول
 اسفاره
 کتبی

وین مردم نحس دیوماندند،
 با اختر سعد کرده پیوند
 (۴) سینه
 سرد و سیه و خموش و آوند،

توران سوره
 علت بلندی بردن کوه دماوند
 آسمان
 با شیر سپهر بسته پیمان
 چون گشت زمین ز جور گردون

حسن تحلیل
 اسفاره
 کتبی

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

بناوخت ز خشم بر فلک مشیت حسن تعلیل استعاره / تشبیه حکومت امن از اعتراض استعاره
 آن مشیت تویی تو ای دماوند منه لجاجه تصفیه / استعاره تلمیح حکومت

تو مشیت در شیت روزگاری تلمیح تلفظ تلمیح تلمیح تلمیح
 از گردش قرن ها پاس افکنند تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح

ای مشیت زمین بر آسمان شو تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح
 بروی بنوازش از ضربتی چند تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح

نی نی تو نه مشیت روزگاری تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح
 ای کوه نی ام ز گفته خرسند تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح

تو قلب فسرده زده زمین تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح
 از درد، ورم نموده یگ چند تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح

کافور بر آن ضاماد کردند تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح
 کافور بر آن ضاماد کردند تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح

ش و منفجر ای دل زمانه تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح
 وان آتش خود نهفته میسند تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح

خامش منشین، سخن همی گوی تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح
 افسرده مباش، خوش همی خند تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح

پنهان نکن آتش درون را تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح
 زمین سوخته جان، شنو یکی بند تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح

گر آتش دل نهفته داری تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح
 سوزد جانت، به جانت سوگند تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح

ای مگادر سر سپید، بشنو تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح
 این بند فرزند سیاه گنت تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح

بر کش ز سر این سپید معجز تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح
 بنشین به یکی کبوداورند تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح

سریر به تخت پادشاهی تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح
 سریر به فریاد تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح

سریر به تخت پادشاهی تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح
 سریر به فریاد تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح

سریر به تخت پادشاهی تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح
 سریر به فریاد تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح تلمیح

<p>آهسته آهسته احسان مجتبی</p>	<p>ادبیات دوازدهم</p>	<p>کنکور ۱۴۰۰</p>
------------------------------------	-----------------------	-------------------

بگسارای چو واژدهای گرزه بخروش چو شیره شیر ارغند
 از هم لستن این اساس تزویر
 بگسل ز هم این نژاد و پیوند
 از ریشه، بنای ظلم بر کند
 داد دل مردم خردمند
 دیوان اشعار، محمد تقی بهار

از هم لستن
 این اساس تزویر
 بگسل ز هم این نژاد و پیوند
 از ریشه، بنای ظلم بر کند
 داد دل مردم خردمند
 دیوان اشعار، محمد تقی بهار

از هم لستن
 این اساس تزویر
 بگسل ز هم این نژاد و پیوند
 از ریشه، بنای ظلم بر کند
 داد دل مردم خردمند
 دیوان اشعار، محمد تقی بهار

در
 ان

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. معادل معنایی واژه‌های مشخص شده را در متن درس بیابید. **حاج داشتن کار خردا**

- سریر ملک عطا داد کردگار تو را
- دردناک است که در دام شغال افتد شیر

دلت معنای خردا

۲. از متن درس، چهار ترکیب وصفی که اهمیت املائی داشته باشند، بیابید و بنویسید.

۳. در بیت‌های زیر، ترکیب‌های اضافی را مشخص کنید.

- الف) تو مشیت درشت روزگاری
- ب) زمین بی خردان سافلستان
- از گردش قرن‌ها پس افکنند
- داد دل مردم خردمند

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

قلمرو ادبی

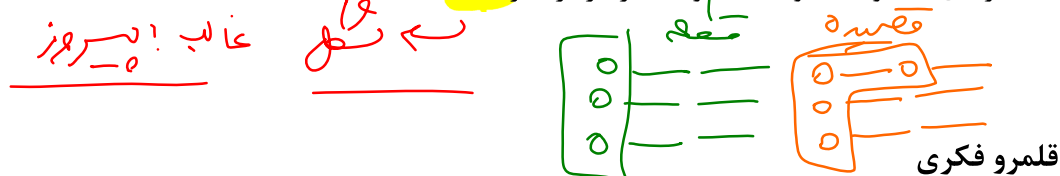
۱. در کدام بیت‌ها آرایه «حُسن تعلیل» به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

مخبره که از طرف لوه

۲. در بیت‌های زیر، استعاره‌ها را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

- از سیم به سر یکی گله خود ز آهن به میان یکی کمر بند
- پنهان نکن آتش درون را زین سوخته‌جان، شنو یکی پند

۳. شعرهای «دماوندیه» و «مستم و هشیار» را از نظر قالب مقایسه کنید.



۱. محمدتقی بهار شعر دماوندیه را در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی سرود. در این سال به تحریک

بیگانگان، هرج و مرج قلمی و اجتماعی و هتاک‌ها در مطبوعات و آزار وطن‌خواهان و سستی کار دولت

مرکزی بروز کرده بود. بهار این قصیده را با تأثیرپذیری از این معانی گفته است؛ با توجه به این نکته،

به پرسش‌های زیر پاسخ دهید.

الف) مقصود شاعر از «دماوند» و «سوخته‌جان» چیست؟ از ازا سوالان و اط هان خاموس

ب) چرا شاعر خطاب به «دماوند» چنین می‌گوید؟ از ازا سوالان، خاموس و لوه

تو قلبِ فسـرـدهٔ زمینی از درد، ورم نموده یک چند

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

۲. معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

بفکن ز پی این اساسِ تزویر بگسل ز هم این نژاد و پیوند

دعوت به ظلم ستمی و نابودی ظلم

۶۰

۳. مفهوم مشترک سروده‌های زیر را بنویسید.

■ شو و منفجر ای دل زمانه وان آتش خود نهفته میسند

■ دلا خموشی چرا؟ چو خم نجوشی چرا؟ برون شد از پرده راز، تو پرده پوشی چرا؟

دعوت به سخن گفتن و برهیز از پنهان گدازگن صم و راز

روان خوانی (جاسوسی که لاغ بود!)

می گویم: «حاجی! شما هرچه دستور بدهید به دیده منت. الان بگو چاه بکنم؛ بگو از دیوار راست

بالا بروم؛ بگو با دست‌هایم برایت خاکریز بزنم؛ اصلاً بگو تا یک ماه به مادرزنم زنگ زنم؛ تمام این

کارها شدنی است اما به من نگو که با این پانزده تا مینی که برایمان مانده، دشت به این بزرگی را

مین‌گذاری کنم! هیچی نباشه واسه مین‌گذاری این منطقه دو هزار تا مین لازم داریم. دشت است،

زمین فوتبال‌دستی نیست که نوکرتم!»

حاجی از حرف‌هایم خنده‌اش می‌گیرد اما به زور سعی می‌کند جلوی خنده‌اش را بگیرد، می‌گوید:

«حاج احمد آقا! پسر گل گلاب! دشمن عن‌قریب است که توی این دشت وسیع عملیات کند.

توگلت به خدا باشد. چه بسا همین پانزده تا مین هم برایمان کاری افتاد. خدا را چه دیدی برادر

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

من؟ از قدیم گفته‌اند کاجی به از هیچی! شما همین پانزده تا مین را مقابل دشمن کار بگذارید، خداوند کریم است.»

صاعقه به لع

نمی‌دانم چه بگویم. روی حرف حاجی که خودش از عاملان بزرگ و قدیمی تخریب است، حرفی نمی‌توانم بزنم اما این کاری که از ما می‌خواهد، درست مثل این است که بخواهیم با یک کاسه ماست، با آب یک دریاچه، دوغ درست کنیم.

حاجی آن قدر مهربان و دوست داشتنی است که جرئت کنم برای آخرین بار با شوخی از این کارش انتقاد کنم، می‌گویم:

- هر چه شما بفرمایید حاجی. اما خدا و کیلی ما را که سر کار نگذاشته‌ای؟ بالا غیرتاً اگر می‌خواهی

ما را به دنبال نخودسیاه و این جور چیزها بفرستی، بگو، من به جان مادرم از صبح تا شب توی این دشت، پاره آجر و سنگ و کلوخ به جای مین کار می‌گذارم!

حاجی جلو می‌آید. پیشانی‌ام را می‌بوسد. دست‌هایم را توی دستش می‌گیرد و می‌گوید: «مومن خدا! ما که باشیم که شما را سرکار بگذاریم. ما پانزده تا مین داریم و غیر از این هم نداریم و راه چاره‌ای هم فعلاً نداریم. باید به تکلیفمان عمل کنیم. بروید و به هر وسیله‌ای که شده این مین‌ها را

توی دشت، روبه‌روی دشمن کار بگذارید. خداوند کریم است. بروید و معطل نکنید.»

با اینکه ته دلم از این کار بی‌نتیجه سر در نمی‌آوردم اما فرمان حاجی برایم اجرا نشدنی نیست. چاره‌ای ندارم، باید این کار را انجام بدهم.

دوستم احمدرضا را صدا می‌زنم و ماجرا را به او می‌گویم. تصمیم می‌گیریم برویم الاغی پیدا کنیم و مین‌ها را بار الاغ کنیم و بزنییم به دشت؛ روبه‌روی مواضع عراقی‌ها.

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

اولین خر را که می بینیم، تصمیم به خریدش می گیریم. احمد رضا زل می زند به چشمان ~~خر~~ و انگاری که صد سال است الاغ شناس بوده باشد؛ آرام در گوشم می گوید:

نفاذ زل
زل ← نفاه
زل ← غفول

- احمد، این خر، خر خوبی نیست. خیلی چموش است. من می دانم که کار دستمان می دهد! از چشمانش شرارت و حيله گری می بارد!

احمد رضا چنان جدی حرف می زند که نزدیک است باورم شود؛ می گویم:

- مرد حسابی! خر، خر است دیگر. ما که نیامده ایم خرید و فروش خر کنیم.

مین ها را که کاشتیم، خر را می آوریم به قیمت مناسب به صاحبش می فروشیم. نکند خیال کردی این خر، جاسوس صدام است!؟

احمد رضا اخلاقش همین طوری است. خنده دارترین چیزها را آن قدر جدی می گوید که آدم

صله
عذر
عذر: تعذر / عذر
عذر: اعتبار - احترام
عذر: قدرتی

نمی داند باور کند یا نه!

خر، هنوز اول کاری چموشی می کند و هرچه افسارش را می کشیم، جلو نمی آید اما بالاخره بعد از

ساعتی مین ها را بار خر می کنیم و راه دشت را در پیش می گیریم.

خر سلانه سلانه راه می آید و گاهی می ایستد و این سو و آن سو را بو می کشد و علف و خاری زل

عذر: ذلت

پوزه می زند و دوباره راه می افتد.

نزدیک تر که می شویم، اوضاع خطرناک می شود. احمد رضا افسار خر را به دست گرفته و او را قدم

به قدم و با احتیاط جلو می کشد. کم کم به محلی که باید مین ها را روی زمین بکاریم، می رسیم.

هفت تا مین یک طرف خر و هشت تا مین هم سمت دیگر خر، بار کرده ایم.

احمد رضا می گوید: «بهتر است خر را روی زمین بنشانیم.»

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

اما خر، خری نیست که با این آسانی‌ها حرف ما را گوش کند و مثل بچه خر روی زمین بنشیند!

احمدرضا اول به شوخی دهانش را داخل گوش خر می‌کند و آرام می‌گوید:

- خر جان! بفرما بنشین. این جوری خیلی تابلو هستی!

اما خر، انگار که مگسی توی گوشش رفته باشد، مدام آن را تکان می‌دهد و به سر و صورت

احمدرضا می‌کوبد.

دو نفری سعی می‌کنیم خر را هرطور که هست روی زمین بنشانیم. اما خر، پرزور است و نمی‌نشیند.

احمدرضا می‌گوید: «این خر، زبان آدمیزاد حالیش نیست. از اول هم گفتم یک خر زبان فهم بخریم،

گفتی همین خوب است!»

می‌گویم: «ای بابا! این قدر خر خر نکن. ما اگر قرار بود توسط دشمن دیده شویم که دیده می‌شدیم.

مکر دارن

بیا کمک کن مین‌ها را کار بگذاریم و برویم.» همین که می‌خواهی اولین مین را برداریم، ناگهان خر

سرش را بالا می‌گیرد و با صدای بلند شروع به **عر عر** می‌کند. این جای کار را دیگر نخوانده بودیم.

دلم می‌خواهد دهان خر را با جفت دست‌هایم بگیرم و خفه‌اش کنم. ای لعنت بر دهانی که بی‌موقع

باز شود.

از اول تا آخر آوازش ده ثانیه طول می‌کشد. دل توی دلمان نیست. الان است که لو برویم و دشمن

متوجه ما بشود.

آواز الاغ که تمام می‌شود، دوباره آواز دیگری را شروع می‌کند.

احمدرضا می‌گوید: «نگفتم این جاسوس دشمن است؟!»

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

و با خشم چنان با لگد به پشت خر می‌زند که خر آوازش را نیمه‌کاره رها می‌کند و جفتک می‌اندازد
 حاجت رکاز سریع است
 و چهار نعل به طرف خاکریز دشمن می‌دود.

- این چه کاری بود؟ چرا خود را فراری دادی؟

احمد رضا می‌گوید: «بگذار برود گم شود خر نفهم! حالا باید خودمان هم در برویم. الان است لو

برویم. چنان زدم که دیگر هوس نکند بی‌موقع آواز بخواند!»

چاره‌ای نیست. برخلاف مسیر خر می‌دویم و خودمان را از منطقه دور می‌کنیم.

به داخل مواضع خودمان که می‌رسیم، نمی‌دانیم از خجالت به حاجی چه بگوییم! بگوییم حریف یک

الاغ نشدیم؟

حاجی خودش به استقبال ما می‌آید؛ با دیدن چهره‌های عرق کرده و سرهای پایین افتاده‌مان مثل

اینکه ماجرا را حدس زده باشد، می‌گوید:

- به‌به! دو تا پهلوان، احمد! چقدر زود برگشتید؟! بالاخره کار خودتان را کردید؟! این جمله آخر را

طوری می‌گوید که یک لحظه گمان می‌کنیم متوجه خرابکاری ما شده و به ما طعنه می‌زند اما حاجی

اهل این حرف‌ها نیست. می‌نشینیم کنارش و با خجالت، همه چیز را برایش مو به مو توضیح

می‌دهیم. حاجی می‌خندد و بعد می‌گوید: «آن پانزده تا مین را هم به باد دادید؟ فقط باید مطمئن

شوم که کوتاهی نکردید!»

نمی‌خواهم دروغ بگویم. اشاره به احمد رضا می‌کنم و می‌گویم: «به نظر من این لگد آخری که

احمد رضا خان به الاغ زد، اضافی بود!»

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

روزهای سخت ما خیلی زود می‌رسد. مین‌هایی که قرار بود برسد، هنوز نیامده است. اگر جلوی

دشمن مین‌گذاری کرده بودیم، حالا خیالمان راحت تر بود.

اسیر شدن

تمام نیروها منتظر حمله دشمن هستند اما یک روز، دو روز، سه روز می‌گذرد و خبری نمی‌شود.

بچه‌های شناسایی همین روزها در یک عملیات محدود، یک عراقی را اسیر کرده‌اند تا اطلاعاتی از

زمان
مکان
رئیس

همه

او بگیرند.

اسیر حرف‌های عجیبی می‌زند:

- عملیاتی در کار نیست. فرماندهان ما بعد از بررسی‌های زیاد به این نتیجه رسیده‌اند که با وجود

هزاران مینی که ایرانی‌ها توی دشت کار گذاشته‌اند، تلفات سنگینی خواهیم داد!

- هزاران مین؟ شما از کجا فهمیدید؟

اسیر بعضی لبخند کنایه‌آمیزی می‌زند و می‌گوید: «خیال کردید ما الاغ هستیم؟ ما آن الاغی را که

بار مین رویش بود، گرفتیم ... همه ما از تعجب شاخ در آوردیم. آن قدر مین اضافه آوردید که بار

الاغ کردید که به عقب بفرستید اما خبر نداشتید که الاغ با فرار کردنش به سمت مواضع ما، همه

چیز را لو داد.»

همه به هم زل زدیم و در میان بهت و حیرت اسیر دشمن، همراه با حاجی با صدای بلندی از ته دل

خندیدیم ...

قصه شیرین فرهاد، احمد عربلو

فرهاد و شیرین: موش با فقر

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

درس ششم (بی‌نامه)

تصفی یا معارفه

بشنو این نی چون شکایت می‌کند
استعاره مولانا جناس

ج ۳

کمز نیستان تا مرا بیریده‌اند
مجازاً عالم معنا رب سار

ج ۲

باز آورده (مفعول) دوری
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

ج ۲

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش
انگاف پذیری بی

ج ۲

من به هر جمعیتی نالان شدم
وصفی منته

ج ۲

هر کسی از ظن خود شد یار من
وصفی گمان فکر

زن ج ۴

سر من از ناله من دور نیست
انگاف در پیرون

ج ۲

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست
مستور پوینده

ج ۳

مستور: پوینده
مستور: چاره

قلب

از جدایی‌ها حکایت می‌کنم
شکایت از جدایی

در نفی گرم مرد و زن نالیده‌اند
مجازاً هم موجودا

تا بگویم شرح درد اشتیاق
مفعول ماله ماله

باز جوید روزگار وصل خویش
مفعول ماله ماله

جفت بد حالان و خوش حالان شدم
مته ماله ماله

از درون من نجس است اسرار من
انگاف در پیرون

لیک چشم و گوش را آن نور نیست
مفعول ماله ماله

لیک کس را دید جان دستور نیست
مستور پوینده

ولی دید جان پس اجازه ندارد
مستور چاره

احسان محسنی نام	ادبیات دوازدهم نام	کنکور ۱۴۰۰ نام
--------------------	-----------------------	-------------------

سطح

صاحب کتبی
عقوب

مفعول نامور مفل
هر که این آتش ندارد، نیست باد
باد

مفعول وصف/افاضل فعل هم
آتش است این بانگ نای و نیست باد
ایحیاء سازنی خلق

ایمانه استغاری
جوشش عشق است کاندر می فتاد

مجاز هم موجودا
آتش عشق است کاندر می فتاد

در در آنگاه نی
دعای تهن

مفعول محاب
پرده هم پیش پرده های ما درید

مفعول است
نی، حریف هر که از باری بُرید

عشق
همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

باز زهر
همچو نی زهری و تریاقی که دید؟

روایتی نی
سخن راه عشق

عاشق
قصه های عشق مجنون می کند

تسفیص = اسقاره سخن
حدیث راه پر خون می کند

مفعول عاشق
عشق و امع
راول همند

معارف
باز سخن فدایان
مر زبان را مشتری جز گوش نیست

مفسر
محرم این هوش جز بی هوش نیست

در راه عشق
به همراه سخن

روزها با سوزها همراه شد
روزها با سوزها همراه شد

مجاز عمر
در غم ما روزهایی گاه شد

عشق ناخالص

تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست

روزها گر رفت، گورو، پاک نیست

عشق

هر که بی روزی است، روزش دیر شد

هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد

پس سخن کوتاه باید، والسلام

در نیابد حال پخته هیچ خام

مثنوی معنوی، مولوی
عدم درک مقابل بین پخته و خام

مفعول
معارف

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

صورت: بیوق

صن

۱. معنای واژه «دستور» را در بیت‌های زیر مشخص کنید.

که با نادان نه شیون باد و نه سور
فخرالدین اسعد گرگانی

چه نیکو گفت با جمشید دستور

اجازه / ارفقت

بگوید سخن پیش تو رهنمون
فردوسی

گر ایدونک دستور باشد کنون

۲. با توجه به دو بیت زیر از مولوی، آیا می‌توان «دیر شدن روز» و «بی‌گاه شدن» را معادل معنایی

یکدیگر دانست؟ دلیل خود را بنویسید.

روزگارش برد و روزش دیر شد

مکر او معکوس و او سرزیر شد

خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد

بی‌گاه شد بی‌گاه شد، خورشید اندر

دیر شدن روز

بی‌گاه شدن

به افزون روز رسیدن اغروب

بی‌گاه شدن

۳. نقش دستوری گروه‌های اسمی مشخص شده در بیت زیر را بنویسید.

از درون من نجست اسرار من

هر کسی از ظن خود شد یار من

مفعول / مفعول

مفعول / مفعول

قلمرو ادبی

۱. بیت‌های زیر را از نظر کاربرد آرایه جناس همسان (تام) بررسی کنید.

هر که این آتش ندارد نیست باد

الف) آتش است این بانگ نای و نیست باد

پرده‌هایش پرده‌های ما درید

ب) نی، حریف هر که از یاری بُرید

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

«اسلوب معادله»

۲. به بیت زیر توجه کنید:

مستمع، صاحب سخن را بر سر کار آورد (= غنچه خاموش، بلبل را به گفتار آورد
صائب تبریزی

در این بیت، مصراع دوم در حکم مصدق برای مصراع اول است؛ به گونه‌ای که می‌توان جای دو

مصراع را عوض کرد؛ در واقع شاعر، بر پایه تشبیه، بین دو مصراع ارتباط معنایی برقرار کرده است؛ به

این نوع کاربرد شاعرانه «اسلوب معادله» می‌گویند.

توجه: در اسلوب معادله، هر یک از دو مصراع، استقلال معنایی و نحوی دارند؛ به گونه‌ای که یکی از

دستور

طرفین، معادل و مصدق برای تأیید مفهوم طرف دیگر است.

نمونه:

- عشق چون آید، برد هوش دل فرزانه را
دزد دانا می‌کشد اول چراغ خانه را
زیب‌النسا
- شانه می‌آید به کار زلف در آشفتگی
آشنایان را در ایام پریشانی پرس
سلیم طهرانی
- عشق بر یک فرش بنشاند گدا و شاه را
سیل، یکسان می‌کند پست و بلند راه را
غنی کشمیری
- در کدام بیت درس، شاعر از «اسلوب معادله» بهره گرفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

قلمرو فکری

۱. مقصود مولوی، از «نی» و «نیستان» چیست؟

خورشاع (ان نگاه به عالم معنا) / عالم معنا و هیئت

۲. کدام بیت، به این سخن مشهور: «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ» (هر چیزی سرانجام به اصل و ریشه

خود باز می‌گردد.) اشاره دارد؟
 کویس کاو دور مانه از اهل خویشی //
 باز جوید روزگار و اهل خویش
 باز نشسته به اهل و مبداء

۳. حافظ، در هر یکی از بیت‌های زیر، بر چه مفاهیمی تأکید دارد؟ بیت‌های معادل این مفاهیم را از

متن درس بیابید.
 گدویت در بری / هر کسی از زمین خود منته یا بر من / از درون من نیست اسرار
 الف) در ره عشق نشد کس به یقین محرم / هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد

ب) زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر / بگو بسور که بر من به برگ گاهی نیست
 استخوان عارفانه / روزها در رفت تو رویا نیست / ار
 عدم نیاز عالمی به چیزی

۴. جدول زیر را با توجه به مفاهیم ابیات درس کامل کنید.

شماره بیت	مفهوم
بیزصم	دشوار و پر خطر بودن راه عشق
هفتم	ایچکای درون دیرسرون / گدویت در بری
هشتم	اشتیاق پایان ناپذیر عاشق
دوازدهم	نقش ظرفیت وجودی افراد در تأثیرپذیری از عشق
دهم	فراگیر بودن عشق / صیات کنی بودن عشق

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

گنج حکمت (آفتابِ جمالِ حق)

پادشاهی به درویشی گفت که مرا آن لحظه که تو را به درگاه حق، تجلی و قرب باشد، یاد کن.

سرستی وی هوشی از
ریز صق

گفت که: «چون من در آن حضرت رسم و تاب آفتاب آن جمال بر من زند، مرا از خود یاد نیاید، از تو

زبان

چون یاد کنم؟! اما چون حق تعالی بنده‌ای را گزید و مستغرق خود گردانید، هر که دامن او را بگیرد و

صلو

از اون حاجت طلبد، بی آنک آن بزرگ، نزد حق یاد کند و عرضه دهد، حق، آن را برآرد.»

— مرد حق، و ای طلب
از خدا

فیه ما فیه، مولوی

مستغول مضمون

ربوان سخن

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

موت > محبت > عشق

استکبار بنده را به (مفعول و مند)

نهاد + مفعول + مند + فعل

درس هفتم (در کیفیت عشق)

حروف ربط / هم پایه ساز / در بیان اما و کی / اولین ...

بدان که از جمله نامهای حسن یکی «جمال» است و یکی «کمال». هر چه موجودند، از روحانی و

مادری / ذات و طبیعت بودن کمال خواهی / و از تیر بودن کمال خواص /

جسمانی، طالب کمال اند و هیچ کس نبینی که او را به جمال میلی نباشد؛ پس چون نیک اندیشه / چون ناپید اندیشه کی، همه مال بطن تو /

کنی، همه طالب حسن اند، و در آن می کوشند که خود را به حسن رسانند و به حسن - که مطلوب همه / طلب مریویایی، ژانیری /

است - دشوار می توان رسیدن؛ زیرا که وصول به حسن ممکن نشود؛ آلا به واسطه عشق، و عشق، هر / وصفییم - هر چه، هیچ، مطلق، برقی، بعضی، دیگر /

کسی را به خود را ندهد و به همه جایی ما او نکند و به هر دیده، روی ننماید. / وصفی /

محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند / و عشق خاص تر از محبت است؛ زیرا که همه عشقی /

محبت باشد اما همه محبتی عشق نباشد / و محبت خاص تر از معرفت است؛ زیرا که همه محبتی /

معرفت باشد اما همه معرفتی، محبت نباشد. / وصفی /

پس اول پایه معرفت است و دوم پایه محبت و سیم پایه، عشق. و به عالم عشق - که بالای همه است - /

نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان بسازد. /

فی حقیقه العشق، شهاب الدین سهروردی /

تا به زمان به تا صبع X حرف امانه / تا به مکان به تا مودبه X حرف امانه /

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

سودا ← ایهام پذیر
 عشق در لغت معنی / معامله / بار بار
 سودای عشق / واورب ← معنی باز
 نهاد / همت برای / مند / و ب باز
 در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق کند.
 ۱. همت
 ۲. وابسته
 ۳. وابسته
 جملی مرتب

عشق، آتش است، هر جا که باشد، جز او رخت، دیگری نهد. هر جا که رسد، سوزد و به رنگ خود
 معنی / نهاد / وصفی / سوزاندن ← معقول پذیر

عذاموت ← معقول X
 زرم ترد و استلها (تعلقات) در راه عشق / بر صبح عشق بر خود (نفس)
 عشق مرادف است ← معقول ✓
 نه سوزاندن / هسته / نه برای او (مستمر) وابسته

عشق مرادف است ← معقول ✓
 نه سوزاندن / هسته / نه برای او (مستمر) وابسته
 در عشق کسی قدم نهد کفش جان نیست
 با جان بودن به عشق در سامان نیست
 ۱. جملی مرتب
 ۲. جملی سازد
 سوزاندن / تزد خود و هر کسی / سوزاندن / در راه عشق

ای عزیز، به خدا رسیدن فرض است و لابد هر چه به واسطه آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک

طالبان. عشق، بنده را به خدا برساند؛ پس عشق از بهر این معنی، فرض راه آمدن کار طالب آن است که
 مناد / هم پایه ساز / همت / برای / منده / انسانی → شد / میا ← مان
 مقدمه واجب
 واجب است

در خود جز عشق نطلبد. وجود عاشق از عشق است؛ بی عشق چگونه زندگانی کند؟! حیات از عشق

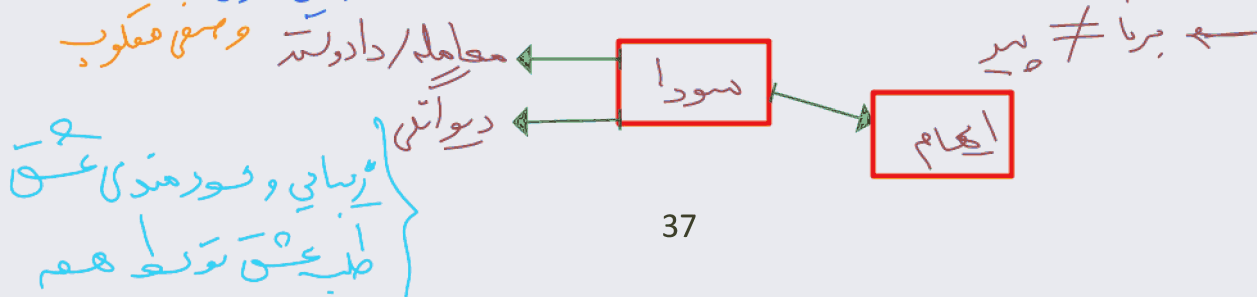
واجب بودن رسیدن به خدا (حق) / واجب بودن عشق در رسیدن
 می شناس و ممت بی عشق می یاب.
 حیات بقسی عشق / زندگی بدون عشق
 حردن

برتری عشق بر عقل / تعالی عشق و عقل
 عقل

سودای عشق از زیر کی جهان بهتر ازرد و دیوانگی عشق بر همه عقلها افزون آید. هر که عاشق

دعنی خورس / منده / عطف / معقول / مغرور / خودری X
 نیست، خودبین و پر کین باشد، و خودرآی بود. عاشقی بی خودی و بی رای باشد.
 معقول / فنا پذیر / فنا پذیر ✓

در عالم پیر، هر کجا برنمایی است / جوان وجود دارد / منده / عشق بادا که عشق خوش سودایی است
 اناره X



احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

غذا
 ای عزیز! پروانه، قوت از عشق آتش خورد، بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد تا آنگاه که آتش

روزی عاشق از عشق

فتای عاشق در عشق

فراتر از عشق

مند ریبند زمانه ریبند

عشق او را چنان گرداند که همه جهان، آتش بیند؛ چون به آتش رسد، خود را بر میان زند. خود نداند

عطف
 فرقی کردن میان آتش و غیر آتش، چرا؟ زیرا که عشق، همه خود آتش است.

جهانی ریبند سازد

اورا عاشق

عاشق

این حدیث گوش دار که مصطفی (صلی الله علیه و اله) گفت: «إذا أحبَّ اللهُ عبداً عَشِقَهُ و عَشِقَ عَلَيْهِ»

وقتی خدا بنده ای را دوست داشته باشد، او را عاشق

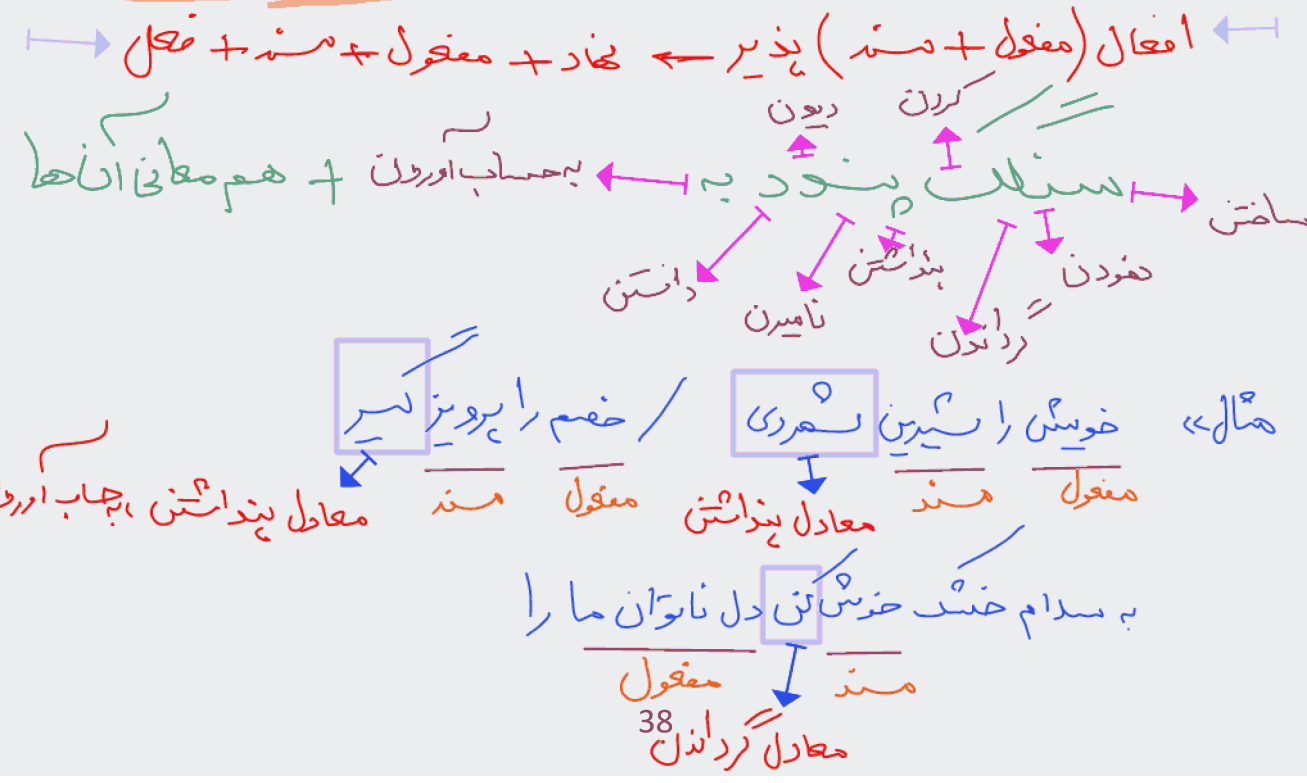
فَيَقُولُ عَبْدِي أَنْتَ عَاشِقِي و مُجِبِّي، و أَنَا عَاشِقٌ لَكَ و مُجِبٌّ لَكَ ان أَرَدْتُ أَوْلَم تُرِدْ. گفت: «او بنده خود را دوست دارد و خود نیز عاشق او می شود و مجیب او می آید، ای بنده من تو عاشق و دوست منی و من عاشق خود را عاشق خود کند، آنگاه بر بنده عاشق باشد و بنده را گوید: تو عاشق و محب مایی، و ما معشوق

خود را عاشق خود کند، آنگاه بر بنده عاشق باشد و بنده را گوید: تو عاشق و محب مایی، و ما معشوق

عشق صواب انسان
 عشق انسان به خدا
 جبر عشق بی اختیار عاشق در عشق

و حبیب توایم اچه بخواهی و چه نخواهی»

تمهیدات، عین القضاة همدانی



احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. از متن درس، معادل معنایی برای قسمت‌های مشخص شده بیابید.

دیوانی

سر برآرد دلم به شیدایی

فخرالدین عراقی

زاید

من ز عشقت با همه دردی که دارم ناگزیرم

فروغی بسطامی

بیم آن است کز غم عشقت

درد هرکس را که بینی در حقیقت چاره

هر دردی جلوه دارد جز درد عشق

۲. واژه‌های مهم املایی را در متن درس بیابید و بنویسید. **ماوا / فرهن / عایب / هیات**

۳. به جمله‌های زیر و نقش دستوری واژه‌ها توجه کنید:

(الف) عشق، آزادی است.

نهاد مسند فعل اسنادی

(ب) برخی عاشق را دیوانه می‌پندارند.

نهاد مفعول مسند فعل

(پ) عشق حقیقی، دل و جان را پاک می‌گرداند.

نهاد مفعول مسند فعل

در جمله‌هایی که با فعل اسنادی (است، بود، شد، گشت، گردید و ...) ساخته می‌شوند؛ «مسند» وجود

دارد؛ مانند جمله «الف». در جمله مذکور، «مسند»، یعنی «آزادی» به «نهاد»، یعنی «عشق» نسبت

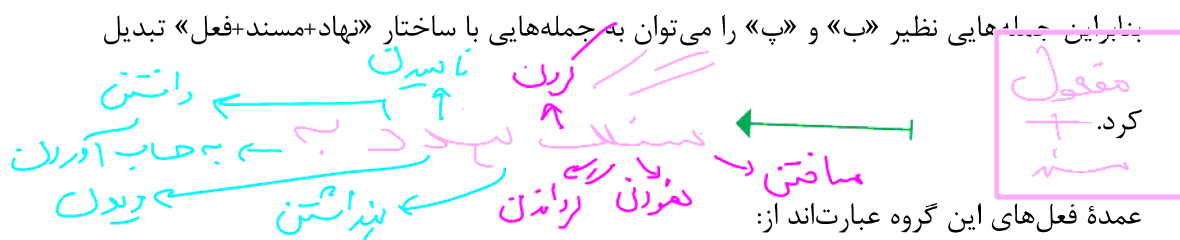
داده شده است.

با برخی از فعل‌ها می‌توان جمله‌هایی ساخت که علاوه بر مفعول، «مسند» نیز باشند؛ مانند جمله‌های

«ب» و «پ».

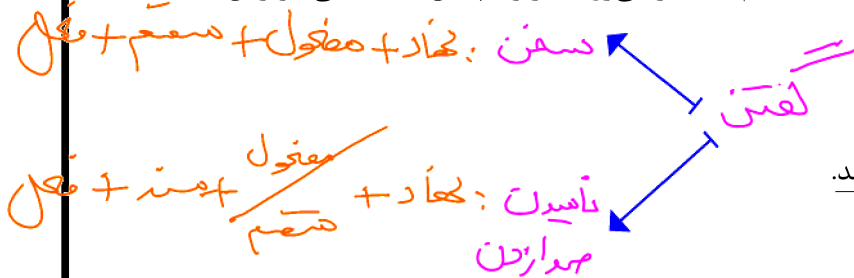
کنکور ۱۴۰۰	ادبیات دوازدهم	احسان محسنی
------------	----------------	-------------

در جمله «ب» واژه «دیوانه» که در جایگاه «مسند» قرار گرفته است، درباره چگونگی «مفعول»، یعنی «عاشق» توضیح می‌دهد: در واقع می‌توانیم بگوییم: «عاشق، دیوانه است.» در جمله «پ»، «مسند» یعنی واژه «پاک»، کیفیت را به «مفعول»، یعنی «دل و جان» می‌افزاید؛ به بیان دیگر می‌توان گفت: «دل و جان، پاک است.»



- «گردانیدن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «نمودن، کردن، ساختن»
- «نامیدن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «خواندن، گفتن، صدا کردن، صدا زدن»
- «شمردن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «به شمار آوردن، به حساب آوردن»
- پنداشتن و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «دیدن، دانستن، یافتن»

توجه: در برخی از جمله‌ها، «مسند» همراه با «متمم» به کار می‌رود. کاربرد چنین جمله‌هایی در زبان



فارسی اندک است؛ نمونه:

- مردم به او دهقان فداکار می‌گفتند.
نهاد متمم مسند فعل

در جمله مذکور، «مسند» یعنی «دهقان فداکار»، درباره «متمم» (او) توضیحی ارائه می‌دهد؛ یعنی

می‌توانیم بگوییم: «او دهقان فداکار است.»

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

▪ اکنون از متن درس برای هر یک از الگوهای زیر نمونه‌ای بیابید و بنویسید.

(الف) نهاد + مسند + فعل
(عشق، ایس است)

(ب) نهاد + مفعول + مسند + فعل
(همه را که را عشق خوانند)

قلمرو ادبی

۱. کاربرد نمادین «پروانه» را در متن درس و سروده زیر بررسی و مقایسه کنید.
مناویس عشق در عشق

ببین آخر که آن پروانه خوش چگونه می‌زند خود را به آتش
چو از شمعی رسد پروانه را نور در آید پرزنان پروانه از دور
عطار

نماد عاشق حقیقی

۲. برای هر یک از آرایه‌های زیر، نمونه‌ای از متن درس بیابید.

کنایه (.....)

تشبیه (.....)

سجع (.....)

قلمرو فکری

۱. سهروردی، شرط دستیابی به عالم عشق را چه می‌داند؟

معرفة ← محبت ← عشق

۲. درک و دریافت خود را از عبارت‌های زیر بنویسید.

(الف) سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقل‌ها افزون آید.

بتری عشق بر عقل
زیرا عشق از بجز معنوی و عقل از بجز نفسانی
انسان سرعینم برید

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

(ب) ای عزیز، به خدا رسیدن فرض است، و لابد هر چه به واسطه آن به خدا رسند، فرض باشد به

نزدیک طالبان. رسیدن به خدا واجب است. عشق وسیله ای است که انسان را به خدا برساند، پس عشق بر انسان واجب است

درس
ارتباط معنایی با متن

۳. درباره ارتباط معنایی هر بیت زیر با متن درس توضیح دهید.

در کلب سازد / کجی

(الف) صبر بر داغ دل سوخته باید چون شمع لایق صحبت بزم تو شدن آسان نیست

لذوم ساریستی، فرست و لیاقت در عشق

عشق هر نفس را به خود راه ازهر
۱۱۱۱

هوشنگ ابتهاج

جمله ی وایسته / جمله ی هسه

(ب) من که هر آنچه داشتم اول ره گذاشتم

حال برای چون تویی اگر که لایقم بگو - - - هم بخاوان
در عشق قدم بخاوان
۱۱۱۱

در کلب سازد / در کلب سازد

محمدعلی بهمنی

ترک تعلقات و وابستگی ها در عشق

(پ) بی عشق زیستن را جز نیستی، چه نام است؟ یعنی اگر نباشی، کار دلم تمام است

حیات از عشق هوشنگ
۱۱۱۱

حیات نفسی عشق

حسین منزوی

(ت) می تواند حلقه بر در زد حریم حسن را در رگ جان، هر که را چون زلف، پیچ و تاب هست

به حسن که مطلوب هم است
در راه تو توان رسیدن
صائب تبریزی

حسین می تواند به مریم حسن راه یا ببرد عشق در و عودش با هم

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

شعر خوانی (صبح ستاره باران)

تسمین

ایمهانی بیداری ستاره، در چشم جویباران

تسمین

لبخند گاه گاه هست، صبح ستاره باران

ایمهانی ای مهربان تر از برگ در بوسه های باران

دقتی هیچ مغل نذارم ← حذف مفعول نقل

آیینة نگاهت، پیوند صبح و ساحل

نه توانه پارادکس باشه

باز آ که در هوایت خاموشی جنونم

تسمین تکمیل انحراف فراسر بودن فریادها برانگیخت از سنگ کوهساران

لذا بودن عمر / اعتماد فرصت / بجزه مژگی از صلابت مفعول

کاین گونه فرصت از کف دادند بی شماران

تسمین ای جویبار جاری! زین سایه برگ مگریز

تسمین با براری عشق در حل «بیرون نمی توان کرد حتی به روزگاران»

تسمین گفتی: «به روزگاران مهتری نشسته» گفتم: این از لغت ← جمله وابسته + جمله مفعول

تسمین دیوار زندگی را زین گونه یادگاران از می و همی در بودن

پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند

تسمین اسفاره ر ششویی تا در زمانه باقی ست آواز باد و باران

تسمین وین نغمه محبت، بعد از من و تو ماند

تسمین جا و دانش و ابودیت عشق

مثل درخت، در شب باران، محمدرضا شفیعی کدکنی (م. سرشک)

درک و دریافت

۱. این شعر را با متن درس ششم، از نظر لحن و آهنگ خوانش مقایسه کنید.

۲. شفیعی کدکنی، در کدام بیت، از شاعری پیشین تأثیر گرفته است؟ توضیح دهید.

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

درس هشتم (از پاریز تا پاریس)

سیرجان کرمان
 پاریز با «لاغ تور» راه می افتاد
 ۹۱km
 میند
 نازیر
 معین
 ، را پیموده به سیرجان بروم. عصر از
 وهستانی آب و آبادی داشه
 صبح زود، طلوع آفتاب
 فرسنگ، تمام بیابان ریگزار بود. آب از این ده برمی داشتیم و صبح، هنگام «چریغ آفتاب» کنار «قنات
 توقف چند روز
 حسی» در
 ین سفر من، شهریورماه ۱۳۱۶ شمسی برای کلاس

را دوازده ساعته می رفتیم.
 میند
 معین

از کلاس سوم دبیرستان ناچار می بایست به کرمان برویم؛ بنابراین بعد از دو سه سال ترک تحصیل که

دوباره وسایل فراهم ش
 کردیم. دو سال دانشه
 ، بین سیرجان و کرمان را دو شبه با کامیون طی
 ادته در تهران پیش آم
 نخار وصفی
 است

من تداعی شد؛ زیرا آن روز
 ماندم
 یادآوری
 ماندم
 مجموعاً
 میند
 معین

تهیه کرده بودم که به تهران بیایم و این، مخارج قریب شش ه

وقته، از پاریز به رفسنجان آمدم، به من سفارش شد که بردن

تل، خطرناک است! ناچار باید از یک تجارت خانه معتبر به تهران حواله گرفت. به سفارش این و آن

به تجارتخانه «امین» مراجعه کردم. اتاقی بود ؛ پیرمرد لاغر - که بعداً فهمیدم

امین، صاحب تجارتخانه است - پشت میز نشسته بود. هیچ باور نداشتم اینجا یک تجارتخانه باشد.

گفتم: «حواله سیصد تومان برای تهران لازم دارم.» او گفت: «بده؛ پول را بده.» خجالت دهاتی مانع

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

چاکاغدی

همین

کسی به ریساز

شد بگویم شه [] هستید؟ بی اختیار سیصد تومان را دادم. پیرمرد از د

کهنه را که از جایی برایش رسیده بود برداشت. کاغذ مثلث روی پاکت را که برای چسباندن در پاکت

به کار می رود، یاره کرد. روی آن حواله سیصد تومان به تهران نوشت و امضایی کرد و به من داد.

فوشتن

امضای امین داش [] نه نشانه تجارتخانه داشت، نه کاغذ بزرگ بود، نه ماشین تحریر و نه

ماشین نویس و نه ثبت و نمره؛ هیچ و هیچ ...

نخستین روزی که از پاریز خارج شدم (۱۳۱۶) سیرجان را آخر دنیا حساب می کردم. اما (۱۳۴۹)

بعید سمرقند میزی

که به اروپا رفتم، گمانم این است که عالمی را دیده ام اما چ

کمال مطلوب

م الیم الیم

Q

م الیم الیم

م الیم الیم

برای پایان بودن ارزشهای انسان

آن بیش از نیم ساعت طول نکشید و به قر

ص م الیم الیم

توقع کوتاه

«سرپری» زدیم. از آن به بعد تغییر زمان آشکار شد

نوامی (ناحیه) سه افراق
نوامی (حق) سه کاربرد

است. بشت، اه، ا، ا، ا، ا، د، نا گذشته. حدها، که چک و بزرگ مثل وصله های رنگارنگ بر

نوعی رد (لباس) امضای اسفاره = سفین

طیلسان ابی مدیترانه دوخته شده است.

فرودگاه آتن، نوساز و مربوط به دوران حکومت سرهنگ هاست و مثل اینکه مردم هم از این حکومت

چیزهای چشمگیری دیده اند. شوخی روزگار است که [] آتن، که دو هزار و

م الیم الیم

سبب

مارسعی م الیم الیم

م الیم الیم

سبب

از بیم

از چاه در آمدن و به چاه افتادن / از خطری به خطر بزرگتری پناه بردن

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

یول
 قلمه حصار
 دیوارهای قطور و باروهای دودخورده آن به زبان حال بازگو
 صوم الیه
 صوم الیه
 می شده و کرانه های فرات،
 ها، فرمان به د
 Tiber
 ناپایداری
 قدرت

رب سزا → مکان → یعنی به
 عجز از زمان
 ۱۳۰۱ ۱۳۰۲

تلمیح ← بیماری گوارشی
 مالمین نداریم!
 سقوط در اوج / ناپایداری قدرت / ندهش زیاد طواهی
 سقف خمیده
 عجز از زمان

به روم چشم داشت و از آن چشم مریز اما امروز به جای همه آن حرفها وقت
 مالمین نداریم!
 عجز از زمان

رب سزا
 واندیشه
 حالی

عارف مریز
 عجز از سخن، اندیشه
 خونس قدم
 معقول
 پیروی از عارف کامل و واقع ← عارف مریز
 تلمیح معروف: آب میات - آب زنبی - چشمه میات - صفت - چشمه صیوان

بدل

با راه آهن به بروکسل

که دسته گلی تازه در

شده بود: «در اینجا چ

آن این جمله به زبان

من بعد از خواندن ایر

کارها کرده که امروز


تپه‌های بسیاری وجود

ص صد صوت ← صد صوت

جان منبانی در راه و من
مزاموش نثرن تاریخ

مید صمت × مند

ص م المی م ایس ××
نابلون

ناپلئون روی داد و سرنوشت او را تعیین کرد. یک تپه یادگاری بزرگ که حدود  دارد

در آنجا برپاست که اطراف آن را چمن کاشته‌اند و بر بالای آن مجسمه شیری را نهاده‌اند. خواهید

گفت: «این تپه چگونه پیدا شده؟» زنانی که در جنگ‌های ناپلئونی شوهر و اقوام خود را از دست داده

بودند، هر کدام، یک طبق پر از خاک کرده‌اند و در اینجا ریخته‌اند. مجموع این طبق‌های خاک این تپه

را به وجود آورده است تا ما به بالای آن برویم و محوطه میدان را تماشا کنیم.

افق را در اطراف دیدن

علاوه بر آن، یک «پانوراما» در اینجا ساخته شده که از شاهکارهای هنر:

م المی م المی

قطر آن از پنجاه متر بیشتر است، در وسط زده‌اند. بر دیواره آن از اطراف

صورت نقاشی مجسم کرده‌اند. تمام میدان به خوبی نقاشی شده؛ یک طرف سرداران ناپلئون با

سپاهیان منظم، در آن گوشه، توپخانه، در جای دیگر، سپاهیان دشمن و بالاخره ناپلئون در آن

دور دست بر اسب سفید، متفکر، به دورنمای جنگ می‌نگرد. چند شعاع که نه، خه، شد از: س ابرها

م المی م المی ××

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

این نکته را بازگو می‌کند که روزی آفتابی نیست. وحشت ناپلئون از بارندگی است که توپخانه او را از تحرک باز خواهد داشت.

جالب آنکه راهنمای ما می‌گفت  از میدان جنگ - در




ایان - ساخته شده؛ یعنی نقاش و طراح همان توصیفات ویکتور هوگو را نقاشی کرده‌اند.» من شاید حدود سی و پنج سال پیش این شرح را در پاریز خوانده بودم. حالا دوباره در

ذهنم مجسم می‌شد.

وقتی در پاریس بودم، یک روز، نامه‌ای از  به نام من رسید. نامه 

معلم کلاس سوم و چهارم ابتدایی من، برایم نوشته بود؛ به یاد گذشته‌ها و خاطرات پاریز و خواندن

بینوایان ویکتور هوگو.

داد سفارش کرده بود که اگر سر قبر ویکتور هوگو رفتیم، از جانب او  فانه‌ای برای  این نویسنده بزرگ طلب کنیم. این نامه مرا به فکر انداخت. متوجه شدم که 

وی را حتی در دل دهات دورافتاده ایران مثل پاریز، هم فرا

ست بکند و نه نیروی شارلمانی و نه سخنرانی‌های دوگل.

از پاریز تا پاریس، محمدابراهیم باستانی پاریزی

که برتری معلم بر قدرت تجاهی
ضعف حکومت‌ها در برابر هنر

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. ناست؟
 تنجا - یکتا - بی‌حفت
 ← الف) طاق پدید است عشق، جفت نخواهد
 بر نمط عشق اگر پای نهی طاق نه

خاقانی

به هر پایه‌ای در گهر

فردوسی

پری رویان با رنگ و نگار است

منوچهری

ایوان
 حنمیدی در نقش مرزبور عمارت‌ها
 سه مجازاً گمان ابرو

← ب) نهاده با

← پ) چون ابروی

۲. پنج گروه کلمه مهمّ املایی از متن درس بیابید و بنویسید.

۳. همان‌طور که می‌دانید برخی از گروه‌های اسمی از «هسته» و «وابسته» تشکیل می‌شوند؛ بعضی از

وابسته‌ها نیز می‌توانند وابسته‌ای داشته باشند.

▪ اکنون به معرفی سه نوع از **وابسته‌های وابسته** می‌پردازیم:

الف) ممیز: معمولاً برای شمارش تعداد یا اندازه و وزن موصوف، میان صفت شمارشی و موصوف آن،

اسمی می‌آید که وابسته عدد است و «ممیز» نام دارد.

توجه: ممیز با عدد همراه خود، یک‌جا وابسته هسته می‌شود؛ نمونه:

دو **تخته** فرش



ممیزها عبارت‌اند از:

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

«تن، کیلوگرم، گرم، من، سیر، و ... برای وزن؛

«فرسخ (فرسنگ)، کیلومتر، متر، سانتی‌متر، میلی‌متر، و ...» برای طول؛

«دست» برای تعداد معینی از لباس،

«توپ و طاقه» برای پارچه؛

«تخته» برای فرش؛

«دستگاه» برای وسایل و لوازم الکتریکی و همانند آنها؛

«تا» برای بسیاری از اشیا؛

نمونه: هفت فرسخ راه



کلمه «فرسخ»، وابسته و وابسته از نوع «ممیز» است.

توجه: «ممیز» علاوه بر «عدد» می‌تواند وابسته صفت پریشی و صفت مبهم نیز باشد.

نمونه: خسته قالی

(ب) مضاف‌الیه مضاف‌الیه: اسم + - + اسم + - + اسم

در برخی از گروه‌های اسمی، «مضاف‌الیه»، در جایگاه «وابسته» هسته قرار می‌گیرند؛ آنگاه این

مضاف‌الیه، خود، وابسته‌ای از نوع «اسم»، در نقش مضاف‌الیه می‌پذیرد؛ نمونه:

▪ محوطه میدان شهر
هسته مضاف‌الیه مضاف‌الیه

▪ وسعت استان کرمان

واژه‌های «شهر» و «کرمان» وابسته و وابسته از نوع «مضاف‌الیه مضاف‌الیه» هستند.

کنکور ۱۴۰۰	ادبیات دوازدهم	احسان محسنی
------------	----------------	-------------

توجه: علاوه بر اسم، «ضمیر» یا «صفت جانشین اسم» نیز می‌تواند به عنوان مضاف‌الیه

مضاف‌الیه به کار رود.

▪ گیرایی سخن او
هسته مضاف‌الیه مضاف‌الیه

▪ قدرت قلم نویسنده
هسته مضاف‌الیه مضاف‌الیه

«او» و «نویسنده»، وابسته و وابسته، از نوع «مضاف‌الیه مضاف‌الیه» هستند.

(پ) صفت مضاف‌الیه: اسم + - / اسم + - + صفت پیشین + اسم

در این نوع گروه اسمی، «مضاف‌الیه» که وابسته «هسته» است، به کمک «صفت» (پسین یا

پیشین) توضیح داده می‌شود؛ نمونه:

▪ دانش آموز پایه دوازدهم
هسته مضاف‌الیه صفت

▪ اسیر این جهان
هسته صفت مضاف‌الیه

▪ یادآوری خاطره دلپذیر

▪ برنامه کدام سفر؟

در مثال‌های بالا، واژه‌های «دوازدهم»، «این»، «دلپذیر» و «کدام» وابسته و وابسته از نوع

«صفت مضاف‌الیه» هستند.

▪ از متن درس، برای هر یک از انواع «وابسته‌های وابسته» نمونه‌ای مناسب بیابید.

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

قلمرو ادبی

بجاز از مردم دنیا ← کنیه از انتظار و امید داشتن
 ← کنیه از رسیدن و حل بودن
 واج آرایی
 جناس
 تلمیح
 دستار
 از حال در آمدن و به جاه افتادن / از بیم مار در دهان از دهان رفتن

از بیم عقرب جراره دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیه حکومت سرهنگها پناه ببرد.

قلمرو فکری

۱. مقصود نویسنده از عبارت زیر چیست؟

چه خوش گفت که ... ولاً از سوءهاضمه
 می میرند.»
 سعاد در اوج / زیاده خواص امیرتوری

۳. مفهوم کلی هر بیت را مقابل آن در جدول بنویسید.

مفهوم کلی	بیت
سختی دیدن ← کمال	صد تیغ جفا بر سرو تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نیاش نام نهادند
پیروی از سر صفتی ← تعارض	آیین طریق از نفس پیر مغان یافت آن خضر که فرخنده پیاش نام نهادند

۳. با توجه به متن درس، «دولت مستعجل» یادآور کدام بیت از حافظ است؟ دریافت خود را از آن

بنویسید. *راستی خاتم میرززه بواسطی / خوش درخشید و می دولت مستعجل بود*

گنج حکمت (سه مرکب)

سیری کردن

نقل است که از او [ابراهیم ادهم] پرسیدند که روزگار چگونه

گفت: «سه مرکب دارم؛ باز بسته؛ چون نعمتی پدید آید، بر

چون بلایی پدید آید، بر مرکب صبر نشینم و پیش باز روم و

نشینم و پیش روم.»

تذکره الاولیاء، عطار

- ① فکر بر نعمت
- ② صبر بر بلا و گرفتاری
- ③ اخلاص در عبارت

احسان محسنی

ادبیات دوازدهم

کنکور ۱۴۰۰

دانشی توه های شمالی **ص م الم**

دانشی توه های **ایران** **ص م الم**

نم: کویر

ص م الم شمالی ایران **ص م الم**

ص م الم **ص م الم**

حشمه

ص م الم

شمالی ایران به سینه کویر سرازیر می شود و از دا. ا. گ. **ص م الم** سر بر می دارد. از اینج در حسان

کهنی که سالیانی دراز سر بر شانه هم داده اند، آب را **ص م الم**

درست گویی عشق آباد کوچکی است و چنان که می گ

مزینان از هزار و صد سال پیش، هنوز بر **ص م الم**

تاریخ بییق از شاعران و دانشمندان و مردان فقه و حکمت و شعر و ادب و عرفان و تقوای مزینان یاد

ص م الم

م. کند. در آن، آ. گ. ا. که ناب علم ب. م. فقه و غن. و ستایی و شهری باز بود و استادان بزرگ

جد یا مدرس های مدارس می نشستند و

ص م الم

نجید و بالاخره می یافت و سر می سپرد؛

ص م الم استادان

افغانی **ص م الم**

ص م الم

در حوزه درس **ص م الم**

ن داشت، به این

ص م الم

ص م الم

ده امد تا عمر را به تنهایی بگذارد. بعد از حکیم اسرار، همه چشم ها به او بود که **ص م الم** حوزه حکمت

ص م الم

بود، روشن نگاه دارد؛ اما در آستانه

اسرار

ص م الم

احسان محسنی

ادبیات دوازدهم

کنکور ۱۴۰۰

هسته مالتی صفت صفت مفاذ الیه

را مستتر سداست و به

عانه را به یایش، ریخته بود و در آن هنگام

آستانه هیره

ده بود، ناگهان

انتظار آمدن کسی چون او

آمد که هرگز در

بهار میات

بهار میات او

بهار میات او

آمدنم به این جهان، خود را در او احساس می کنم؛ در نگاه او نشانی از من بوده است ... و اما جد من،

او نیز بر شیوه پدر رفت. به همین روستای فراموش باز آمد و از زندگی و مردمش کناره گرفت و به

هایی و بی نیازی و اندیشیدن با خویش وفادار ماند که این فله

انسان ماندن، سخت دشوار. پس از

مید سنز

گاری است که

غذای بسیار تته

منت هم

شماره حوزه ادیب

وایت وایت X X X

مالتی مالتی

مالتی مالتی

پامان به

گاه روستایی جا

میز X X X

بر می

مالتی مالتی

تیزی بود؛ لحظه

سال انتظار

زمان

میز X X X

پسین می رفت و بیسن وصال، درست به هنگام، همچون همه سالها امیدبخش و گرم و صمیمانه

نوازشگر می آمد و ما را از غربت ندان، شهر به میهن آزاد

مالتی مالتی

تخریب دوری / قربت نزدیک

وایت وایت X X X

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

گرداند.

مزار از درک انسان

ص م الم

...در کویر، گویی به ما؛ عالم دیگر نزدیکیم و از آن است که ماوراء الطبیعه را - که همواره فلسفه از

آن سخن می گوید و مذهب بدان می خواند - در کویر به چشم می توان دید، می توان احساس کرد و

بدل

از آن است که پیامبران؛ و به سوی شهرها و آبادی ها آمده اند.

تقدس لور
معنوی بودن

«در کویر، خدا حضور دارد!» این شهادت را؛

است که برای شناختن

ص م الم

محمد و دیدن صحرائی که آواز پریشانی می رسد

ص م الم

زیر عرف بلید
توحید
عرفی آسمان او

سختش، غارش، سنگ، آیت وحی را بر لب دارد و زبان

① وصفی ① اضافی

هر سنگریزه ای آن
ص م الم

هست صلب من

تابی که هرگا

ه الد آ، ه هدمند، تنم را می شنوم. ناله های

بدل

ص م الم

ص م الم

بلید

است در آن

پلید و در قلب آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم چاه می برد و

لحظه که یک مرد می گرید!.

نیمه شب آرام تابستان بود و ه

در سایه

روشن غروب، دهقانان با چهارپایانشان از صحرا باز می گشتند

دم شامشان

دم شامشان

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

را رفتند؛ نه که بخوابند، که تماشا کنند و از ستاره ها حرف بزنند، که

گردشگاه مالم الم

تعلیقا روع حصا امیزی

نظاره آسمان رفته بودم؛ گر انظار سوزن

ص ص نزاریم! رتد سبایان

وارنه
تیسره درون
الماسیه
پرمانته الماس

اصنافی سبیه

عجاز بخت

گهکسان راه سیر

نشان
تکلیف

۳ و صنفی

جمله ۱

جمله شکرگایا

تقی ظاهرینی و توجه باهن

تغایه بیان
۲ و صنفی

ما امانت

مالم الم
نزاریم
بخدا

X صنفی X

رمی گشتم، از آن همه زیبایی ها و

سرشار از شعر و خیال و عظمت و شکوه و ابدیت پر از قدس و چهره های پر از

بالا نبردم

مید

رقه امانت مسم

صنفی

مدا

علی زردی
تفسیر نرس
معنی با مادی
عالم مادی گرایی

باد سوزان بیارم
بی درد و بی دل
۳ ص مالم

خدای

نرس
علم

عقل (علم) مادی گرایی را ترجیح داد و معنویت کویر و زیبایی آن را از بین برد

احسان محسنی

ادبیات دوازدهم

کنکور ۱۴۰۰

عقودت ریحا

این علم
و صوفی

اندیش آلود و من آن شب، پس از گاه آن

در سبب سیر کردن

و شگفت مردم کویر، فرود آمدم و بر روی بام خانه، خسته از نشسته خوب و پاک آ

خویش به خواب رفتم.

دنا نا خانہ زینا ← و صوفی

دنا نا خانہ زینا ← و صوفی

دنا نا خانہ زینا ← و صوفی

دنا نا خانہ زینا

کویر، علی شریعتی (با تلخیص)

نست خوب و بام آن آسرا

ص م الم

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی :

۱. از متن درس، برای هر یک از معانی زیر، واژه های معادل بیابید.

-باد گرم مهلک **سمرم** ()
 -تماشا **تظاره** (...)

-آویزان **معلق** ()
تعلق

۲. چهار گروه اسمی که اهمیت املائی داشته باشند

۳. به انواع دیگر از ((وابسته های وابسته)) توجه کن

الف) صفتِ صفت : اسم + صفت + صفت + صفت ← **صفتاً و صفتاً درجه نیز رند**

برخی از صفت ها، صفت های همراه خود را بیشتر معرفی می کنند و درباره ویژگی های آنها توضیح می دهند، این صفت با صفت همراه خود، یک جا وابسته هس

-پیراهن (هسته) **آبی** (صفت) **روشن** (صفت)
 رنگ **سبز چمنی**
 در نمونه های بالا، واژه های ((روشن)) و ((چمنی)) وابسته هس و وابسته از نوع ((صفتِ صفت)) هستند.

ب) قیدِ صفت : کلمه ای است که درباره اندازه و درجه صفت پس از خود تفسیر میکند.
 مانند:

- دوست (هسته) **بسیار** (قید) **مهربان** (صفت)
 شرایط **تقریباً** پایدار
 واژه های ((بسیار)) و ((تقریباً)) وابسته هس و وابسته از نوع ((قیدِ صفت)) هستند.
 در کدام گروه های اسمی زیر، ((وابسته هس و وابسته)) بکار رفته است؟ نوع هر یک را مشخص کنید.

مميز
مطلب آن لور
خودار مميز
خند مری باره
خند مری باره
خند مری باره

م المی
م المی
م المی

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

۴. عبارت ... را ترجمه به معنی (الف) (ب) (ج) (د) کنید.



ساده / ساده

نیز ← قید نظاره ← مفعول احسان ← م المفعول

نلمرو ادبی:

- ۱) آرایه های ادبی را در بند ((نهم)) درس مشخص کنید.
- ۲) دو نمونه ((تلمیح)) در متن درس بیابید و توضیح دهید.

دریای سبز معلق (احسان)
 در سطح امام علی روح درگاه

حسب حال ← زیرا نویسنده عواطف و احساسات سلف را زبانی خود را بیان کرده است

سازندگان او زیرا مانند فرد شنه، نیازمند یادگیری است

بدون احساس / مصلحت اندیش / سودجوی

احساس، عاطفی، معنوی است غیر علنی یا سادگی

چنین بوده هر سال ... علم عددی مصلحت اندیش



سرزنش دانی

ب) من: نماز، وقت، من، خوانم / که: اذانش، را: ناد گفته باشد سرگلدسته، سه و: من: نماز

تسبیح و عبادت تمام طائفات / کوی به هرز علم

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

روان خوانی: بوی جوی مولیان

لرزه‌ی زمین

من زندگانی را در چادر با تیر تفنگ و شیشه اسب آغاز کردم. در چهار سالگی پشت قاش **رین** نشستم.

چیزی نگذشت که تفنگ خفیف به دستم دادند تا ده سالگه. حتی یک شب هم در شهر و خانه

زمان با حرف آمانه محکم

وابته ساز

شهری به سر نبردم.

ایل ما در سال دو م تبه از نزدیک شیراز می گذشت. دست فروشان و دوره گردان شهر، سباط

ص ۳۰ الیه

ایل مسطای

شیرینی و حلوا در راه ایل می گسترده. پول نقد کم بود

ده و

گرد و غبار گرفته ...

مانی که پدرم و سپس مادرم را به تهران تبعید کردند،

بود، من بودم؛ نمیدانستم که اسب و زینم را می گیرند و

ص ۳۰ الیه

عمری / دور رسیدن از زیبایی رسانی زندگی بیعی

برم هم زن مهمی نبود؛ او هم اشتباهاً تبعید شد. دار و

ملتی به یغما رفت. تاراج

چادر می افراشتند، آب انبار آن روزی تهران مصیبت بود.

د. برای

محصول

د که

چادر باز و بره‌های عساکری

۳۰ تیرتیب و صحن

مادرم که

دشوار و

توانست اه را به حما، دما، ع، اتاقه بکشد.

ص ۳۰ الیه

هم کارمان از آن زندگی پر زرق و برق ک

ما ق

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

اتاق کرایه ای در یک خانه چند اتاقی کشید. همه جور همسایه در حیاطمان داشتیم؛ شیرفروش، رفتگر شهرداری، پیشخدمت بانک و یک زن مجرد. اسم زن همدم بود. از همه دل سوز تر بود. روزی پدرم رابه شهربانی خواستند. ظهر نیامد. مأمور امیدوارمان کرد که شب می آید. شب هم نیامد. شب های دیگر هم نیامد.

بی اندازه

غصهٔ مادر و سرگردانی من و بچه ها حد و حصر نداشت. پس از ماه ها انتظار یک روز سر و کله ا پیدا شد. شناختن نبود. شکنجه دیده بود. فقط از صدایش تشخیص دادیم که پدر است؛ همان پدر

سرت شایسته

صلی بنفشه بود

اما لاله داس

همان پدری که گله های و قبيله بود.

مستی های زندگی / سقوط از اوج / فرز های تراز ب های حیدر او

پدرم غصه می خورد. پیر و زمین گیر می شد. هر روز ضعیف و ناتوان تر می گشت. همه چیزش را از دست داده بود؛ فقط یک دل خوشی برایش مانده بود؛ پسرش با کوشش و تلاش درس می خواند. من درس می خواندم. شب و روز درس می خواندم. به کتاب و مدرسه دل بستگی داشتم. دو کلاس یکی می کردم. شاگرد اول می شدم. تبعیدی ها، مأموران شهربانی و آشنایان که حه ه خیابان به پدرم تبریک می گفتند و از آینده درخشانم برایش خیال ها می بافتند. سرانجام تصدیق گرفتم. تصدیق لیسانس گرفتم. یکی از آن تصدیق های پر رنگ و رونق روز. پدرم لیسانسم را قاب گرفت و بر دیوار او بخت و همه را به تماشا آورد. تصدیق قشنگی به شکل مربع مستطیل

بود. مزایای قانونی تصدیق و نام و نشان مرا با خطی زیبا بر آن نگاشته بودند. آشنای، در کوچه و محله نماند که تصدیق مرا نبیند و آفرین نگوید.

مباهات: افتخار
مباهات: امر بیه حدال، نامرام

پیرمرد دل خوشی دیگری نداشت. روز و شب با فخر و مباهات، با سادی و عرور به صدیقم می

نگریست و می گفت: «جان و مالم و همه چیزم را از دست دادم ولی تصدیق پسرم به همه آنها می

ارزد.»

حدال / مرام / مباح / واجب / مستحب

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

رفتن / از دست رفتن هدرت ناپایداری / ناپایداری مدرت و مقام

شدند و پس ا

به ایل و عشیره بازگشتند و به ثروت از دست رفته و شوکت گذشته خود دست یافتند. همه بی

تصدیق بودند؛ به جز من. همه شان زندگی شیرین و دیرین را از سر گرفتند. چشمه های زلال در

آغوششان کشید. باز زین و برگ را بر گرده

سایه دلایز چادرها و در دامن معطر چمن

امپرف
شیره
اسب زرد بوبر
سیانوه ← حمله
O

ها سفره های پر سخاوت ایل را گسترده و در کنارش نشستند. باز با رسیدن مهر، بار سفر را بستند و

سرما را پشت سر گذاشتند و با آمدن فروردین، گرما را به گرمسیر سپردند و راه رفته را باز آمدند.

در میان آنها که دو دل و سرگردان و سر در گریبان بودم. بیش از یک سال و نیم

نتوانستم از

گذرانی؟! باید عزیزان و کسانت را ترک گویی و به همان شهر بی مهر، به همان دیار بی

یار، به همان هوای غبار آلود، به همان آسمان دود گرفته بازگردی و در خانه ای کوچک و کوچه ای

تنگ زندگی کنی و در دفتری یا اداره ای محبوس و مدفون شوی تا ترقی کنی.

چاره ای نبود. حتی پدرم که به رفاقت و هم نشینی من سخت خو گرفته بود و یک لحظه تاب جدایی

ام را نداشت، گاه فرمان می داد و گاه التماس می کرد که تصدیق داری، باید به شهر بازگردی و ترقی

کنی!

بازگشتم؛ از دیدار عزیزانم محروم ماندم. پدر پیر، برادر نوجوان و خانواده گرفتارم را درست در موقعی

که نیاز داشتند - از حضور و حمای

دوستان دور افتادم. به تهران آمدم. با بدنم به تهران آمدم. ولی روحم در ایل ماند. در میان آن دو کوه

سبز و سفید، در کنار آن چشمه نازنین، توی آن چادر سیاه، در آغوش آن مادر مهربان. در پایتخت به

تکاپو افتادم و با دانشنامه رشته حقوق قضایی، به سراغ دادگستری رفتم تا قاضی شوم. دخت سداد

دانشنامه رشته حقوق (همان هم الهی)
رشته حقوق قضایی (همان هم الهی)

دانشنامه رشته حقوق قضایی
هم الهی
هم الهی

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

را از رسیده براندازم. دادیاری در دو شهر ساوه و دزفول به من پیشنهاد شد.

سری به ساوه زدم و د

دیگری آن را هم نداش

افتادم. تلاش کردم و

صدا هم

همان ناهماهنگی

ساعت

از دست رفتن کوه / احسان محسنی

بیش از دو سال در بانک ماندم و مشغول ترقی شدم. تابستان سوم فرا رسید. هوا داغ بود. شب ها از گرما خوابم نمی برد. حیاط و بهار خواب نداشتم. اتاقم در وسط شهر بود. بساط تهویه به تهران نرسیده بود. شاید هنوز اختراع نشده بود. خیس عرق میشدم. پیوسته به یاد ای نبرد نبود که به فکر بیلاق نباشم و شبی نبود که آن آب و هوای بهشتی را در خواب ببینم. در ایل چادر داشتم؛ در شهر خانه نداشتم. در ایل اسب سواری داشتم؛ در شهر ماشین نداشتم. در ایل حرمت و آسایش و کس و کار داشتم؛ در شهر آرام و قرار و غمخوار و اندوهگسار نداشتم.

نامه ای از برادرم رسید، لبریز از مهر و سرشار از خبرهایی که خوابشان را می دیدم: «... برف کوه هنوز آب نشده است. به آب چشمه دست نمی توان برد. ماست را با چاقو می بریم. پشم گوسفندان را گل و گیاه رنگین کرده است. بوی شبدر دوچین هوا را عطر آگین ساخته است. گندم ها هنوز خوشه نبسته اند. صدای بلدرچین یک دم قطع نمی شود. جوجه کبک ها، خط و خال انداخته اند. کبک دری در قله های کمانه، فراوان شده است. بیا، تا هوا تر و تازه است، خودت را برسان. مادر چشم به راه توست. آب

خوش از گلپوش پایین نمی رود.»

با رادوس / همان از بزم است درین سختی ها

سامانی! آب جیحون فرو نشست؛ ریّه

همان روز، ترقی را رها کردم. پا به رکاب

نهادم و به سوی بخارا بال و پر گشودم. به

باز است بزمی اصلی

احسان محسنی	ادبیات دوازدهم	کنکور ۱۴۰۰
-------------	----------------	------------

بخارای من ایل من، محمد بهمن بیگی